حمیدرضا نیکمهد

«کشور موسوم به آذربایجان شوروی، در آئینه تاریخ» در گفت و شنود با خسرو معتضد

رفتارهای اخیر علی اُف، متأثر از توهم پراکنی‌های اسرائیل است!

سمانه صادقی

رفتارهای اخیر کشور موسوم به جمهوری آذربایجان ما را ناگزیر از مطالعه در گذشته و حال این منطقه ساخته است. در گفت و شنود پی آمده، خسرو معتضد پژوهشگر تاریخ معاصر ایران به چنین خوانشی دست زده است. امید آنکه تاریخ پژوهان ایران و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

شاید مناسب باشد که این گفت و شنود را از تاریخچه کشور موسوم به جمهوری آذربایجان و نام‌های پیشین آن آغاز کنیم. نظر شما در این باره چیست؟

به‌نام خدا. اجازه می‌خواهم در آغاز مصاحبه، ثابت کنم که آنجا اسمش آذربایجان نیست و طبق اسناد تاریخی به جا مانده، نام اصلی آنجا «اَران» یا «آلبانیا» است! آذربایجان استانی متعلق به ایران و تغییر یافته نام باستانی «آتروپاتگان» یا «آذرآبادگان» است. فردوسی و دیگر شعرای قدیم ایران هم بارها از آن نام یاد کرده‌اند. آذربایجان نام منطقه‌ای است که از بخش زیرین رود ارس شروع و شامل استان‌های آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی می‌شود. البته در گذشته، این دو استان یک تکه بودند و به علت وسعت زیاد، در زمان رضاشاه به دو قسمت آذربایجان شرقی به مرکزیت تبریز و آذربایجان غربی به مرکزیت ارومیه(رضائیه)، تقسیم شدند. از نظر جغرافیایی سیاسی، زنجان هم ناحیه مستقلی بود. به همین خاطر هم در قرارداد گلستان و ترکمانچای به هیچ عنوان نامی از آذربایجان که دو قسمت شده و بخش شمالی‌اش دست روس‌ها و جنوبی‌اش دست ایران مانده، نمی‌بینیم! ناگفته نماند در دوران رضاشاه، کار بدی انجام شد که به جای نام تاریخی استان‌ها از شماره استفاده کردند. استان یک، استان دو و از این قبیل اسامی. اساتید جغرافیای آن زمان، مثل ماژور مسعود خان کیهان -که استاد من بود- و دکتر گنجیِ خدابیامرز، همه به این مسئله اعتراض کرده و گفتند این استان‌ها، اسامی‌شان در اوستا و در کتیبه‌های داریوش، کوروش و... آمده، چرا نام استان را شماره گذاشتید؟!

ارزیابی شما درباره جدایی منطقه‌ای که امروز به جمهوری آذربایجان معروف است، از ایران چیست؟

پس از یک دوره ۱۰ ساله در دوران سلطنت فتحعلی شاه و الکساندر اول، طی قرارداد گلستان، ۱۵ ولایت به زور از ایران جدا شد! بعضی از جوانان باور نمی‌کنند که حتی داغستان، جایی که امروزه به جمهوری چچن و اینگوشتیا معروف است هم متعلق به ایران بوده است! در زمان سلطنت نیکولای اول هم چون روس‌ها در فکر تصرف ایروان و نخجوان بودند، دوباره جنگ دروغینی به راه انداختند! هدف روس‌ها از این جنگ، آن بود که مرز ایران را به رود ارس برسانند! ایران در این جنگ -که یک‌سال‌ونیم به طول انجامید- شکست خورد و پس از آن قرارداد ترکمانچای بر ما تحمیل شد! اما نکته جالب این است که در متن هیچکدام از قراردادهای گلستان و ترکمانچای، به هیچ‌وجه نامی از آذربایجان و یا اینکه آذربایجان شمالی از ایران جدا می‌شود، نیامده است!

پس از این رویداد، برای بازگرداندن این سرزمین‌ها به ایران، اقدامی هم صورت گرفت؟

البته پس از انقلاب ۱۹۱۷م و هنگام برگزاری کنفرانس صلح پاریس، تلگراف‌های زیادی از سوی مردم مناطق جدا شده در دو قرارداد گلستان و ترکمانچای، به تهران و پاریس فرستاده و تقاضا شد دو قرارداد لغو و آن سرزمین‌ها و مردمانشان به مالکیت ایران بازگردانده شوند. علیقلی مسعود انصاری(مشاورالممالک) هم همراه هیئتی به این کنفراس اعزام شد، اما انگلیسی‌ها مانع از حضور این هیئت و مطرح شدن این تقاضا در کنفرانس شدند!

چرا دولت انگلستان این مسئله را مسکوت گذاشت و مانع آن شد؟

چون سیاست انگلستان در آن زمان، این بود که چهار جمهوری در قفقاز، گرجستان، ارمنستان و داغستان درست کند که جلوی پیشرفت روس‌ها به سمت پائین را بگیرد. چون تبلیغات شوروی، خیلی اثرگذار بود. در گزارشات سفارت انگلیس آمده، که: تمام مناطق شمال‌شرقی ایران (همین جمهوری‌های: ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان، تاجیکستان و ترکمنستان) کمونیست شده‌اند! وقتی قشون سرخ و مبلغان آن به این مناطق می‌آمدند و سخنرانی می‌کردند، برای مردم جالب بود. لذا اینها برای اینکه پای روس‌ها به ایران -که در همسایگی هندوستان(مستعمره انگلستان) بود- نرسد این کار را کردند.

به کار بردن نام آذربایجان برای این منطقه، از چه دورانی آغاز شد؟

این دزدیدنِ نام آذربایجان، اولین بار در سال ۱۹۱۸م- ۱۲۹۷ش، توسط حزب مساوات -که مدت کوتاهی بر باکو و حوالی آن حکومت می‌کرد- رخ داد.

مساواتی‌ها چه هویتی داشتند؟

مساواتی‌ها، گروهی از مردم قسمت‌های قفقاز بودند که افکار معتدلی داشتند. این گروه به قدری عاشق ایران بودند که وقتی سلطه روسیه تزاری به پایان رسید و دولت‌های مستقلی در گرجستان، ارمنستان و باکو سر کار آمد، نمایندگانی را برای ملاقات با حاج مخبرالسلطنه والی تبریز، به این شهر فرستادند، چرا که خواهان پیوست به ایران بودند. جالب است که در رأس حزب مساوات، آدم‌هایی حضور داشتند که در تهران مشغول به کار بودند. مثل محمدامین رسول‌زاده که سردبیر روزنامه ایران بود. این روزنامه، از ارگان‌های دولت ایران بود.

آیا اعتراضی هم در زمینه این نامگذاری صورت گرفت؟

در آن زمان، مرحوم شیخ محمد خیابانی -که در تبریز نفوذ بسیاری داشت و از نمایندگان مجلس دوم بود- به این نامگذاری اعتراض کرده و به روسیه اولتیماتوم داد. خیابانی که از به‌کار بردن نام آذربایجان در باکو عصبانی بود، در سخنرانی خود گفت: «آنجا آذربایجان نیست، آنجا قفقازیه است! چرا نام استان باستانی ایران را ربوده‌اند؟ حالا که چنین است، من هم آذربایجان ایران را آزادیستان می‌نامم!» البته بعد از سقوط دولت مساوات، کمونیست‌ها آن منطقه را تصرف کردند. کمونیست‌ها و بلشویک‌ها وقتی آنجا را گرفتند، به این بهانه که فردا روزی هم بتوانند روی جنوب ارس هم ادعا داشته باشند، نام آذربایجان را به ریش گرفتند! از آنجا که جمهوری آذربایجان، یکی از مستعمرات اتحاد جماهیر شوروی بود، از ۱۹۲۰م تا دهه ۱۹۹۰ که شوروی فروپاشید، به باکو خیلی رسیدگی شد! لذا باکو شهر پیشرفته‌ای بود. ناگفته نماند که از دوران قاجار، هر سال ۳۰۰هزار کارگر ایرانی، به معادن نفت باکو یا معادن طلای ترکستان می‌رفتند. چون باکو مرکز بزرگ نفت دریای خزر است و اولین چاه‌های نفت بعد از امریکا، در این حوالی کشف شد. این کارگران ایرانی که بی‌سواد و اغلب فقیر بودند، به محض اینکه به باکو می‌رفتند، تحت تأثیر امکانات آنجا قرار می‌گرفتند. از جمله میرزجعفر پیشه‌وری که یک کارگر ساده بود و از سال ۱۹۰۴م، عضو حزب چپ‌گرای عدالت باکو و بعد هم کمونیست شد! پیشه‌وری بعدها روابط نزدیکی هم با استالین پیدا کرد.

روابط نزدیک استالین و پیشه‌وری، از کجا نشئت گرفت؟

استالین وقتی در سال ۱۹۰۷م، بانک تفلیس را منفجر و اموال آن را ربود، به باکو فرار کرد! چون مردم باکو مسلمان بودند و پلیس روسیه وارد خانه‌ها نمی‌شد! لذا این خانه‌ها برای پنهان شدن محل مناسبی بود. جالب است که بدانید استالین در سال ۱۲۷۸، مدتی هم در رشت پنهان شده است! سایمن سیبیگ مانتیفوری نویسنده انگلیسی در کتاب «استالین جوان از تولد تا انقلاب کبیر» به این موضوع اشاره می‌کند و می‌نویسد: «استالین به رشت پناهنده شده و مقادیری هم اسلحه برای آزادیخواهان (طرفداران حزب سوسیال‌دموکرات) رشت آورده بود!» بنابراین استالین با پیشه‌وری از نزدیک محشور بوده است. این نکات را می‌گویم که بدانید ریشه در کجاست! در دوره‌ای که دولت باکو زیر نظر شوروی اداره می‌شد، چون کارگرهای ایرانی به این منطقه رفت و آمد داشتند، این هوس‌ها در دل دولت باکو ایجاد شده بود که برای جذب آنها به کمونیسم، تبلیغاتی انجام دهد. دولت شوروی، ایرانیان مهاجری را هم که تابعیت شوروی را نمی‌پذیرفتند، اخراج می‌کرد! البته در میان این مهاجرین، عناصر ستون پنجم شوروی و کمونیست‌های کمینتر(کمونیست‌اینترنشنال) هم‌وجود داشتند. دولت باکو برای جذب کارگران ایرانی، چندین کمیته هم در تبریز مستقر کرده بود. در پرونده‌های پلیس زمان رضاشاه به وجود این کمیته‌ها اشاره شده است. حتی در زمان آیرم ۴۰-۵۰ نوع از این کمیته در تبریز کشف و اعضایش دستگیر شدند.

علت جذب و گرایش کارگران ایرانی به کمونیسم چه بود؟

در مسکو، مدرسه‌ای به‌نام کوتو (مدرسه زحمتکشان شرق) وجود داشت. من همراه با آقای کاوه بیات، با یوسف افتخاری یکی از فارغ‌التحصیلان این مدرسه، در تهران مصاحبه‌ای داشته‌ام. این فرد از کارگران بی‌سواد ایرانی بود که در منابع نفتی باکو کار می‌کرد و جذب این مدرسه شده بود. افتخاری خیلی آدم وطن پرستی بود. وقتی به منزلش رفتم، واقعاً دلم سوخت! یک کمونیست واقعی فقیر و زحمتکش که منزلش در میدان راه‌آهن بود و آب از سقف آن می‌چکید! یوسف افتخاری می‌گفت: «ما به کوتو می‌رفتیم.» کوتو مدرسه‌ای (دانشگاه)، برای کشاورزان و کارگران مشرق بود. از آنجایی که کارگران ایرانی، آدم‌های فقیری بودند که در زندگی روزمره‌شان، تجربه استفاده از امکاناتی چون: برق، تراموا، حمام و بشقاب غذا -در گذشته معمولاً مردم در سینی و به‌صورت دسته جمعی غذا می‌خوردند- و... را نداشتند، یکباره به مدرسه‌ای رفتند که سینما، تئاتر، موسیقی و هر چه که در عمرشان ندیده بودند را داشت! تصور کنید کشاورز بسیار فقیری را که در عمرش مثلاً هیچ‌وقت دوش حمام ندیده، در استراحتگاهش در کوتو، استخر و سونا داشت و غذا عالی در بشقاب می‌خورد و آسانسور سوار می‌شد! از طرف دیگر، با دختران روسی هم معاشرت می‌کرد. یوسف افتخاری می‌گفت: «برای ما عجیب بود که این برق، چطور روشن می‌شود! یا ما چطور سوپ در بشقاب می‌خوریم! در هر وعده غذایی، دو بشقاب غذا به ما می‌دادند. بشقاب اول سوپ و بشقاب دوم، یک نوع غذای گوشتی بود...». لذا برای این کارگران، شوروی به منزله بهشت بود و اثر عجیبی بر آنها می‌گذاشت! مخصوصاً که به این کارگران، تسهیلات می‌دادند که به عنوان ستون پنجم، به کشورشان بازگردند. البته در این مدرسه و همراه با این امکانات، به کارگران آموزش می‌دادند که چطور اعتصاب کنند یا باربکارد (جنگ خیابانی) راه بیندازند! از طرفی چون زبان ترکی، در هر دو سوی ارس مشترک بود، عبور دادن جاسوسان و خرابکاران آسان بود. ما گزارشاتی داریم که در زمان رضاشاه، چندین بار سربازان میلیشیا (پلیس شبه‌نظامی)، وارد خاک ایران شده و دهات ما را ویران کرده‌اند! البته رضاشاه هم از اینها می‌ترسید! کما اینکه در سفر سال ۱۳۱۲ رضاشاه به ترکیه، خبر رسید که زیر یکی از پل‌های در مسیر را بمب‌گذاری کرده‌اند! در هر صورت رضاشاه، با اینها سیاست کج‌دار و مریز داشت. در سال ۱۳۱۸ هم که عده زیادی از اینها از شوروی اخراج شده و به ایران بازگشتند، اغلب به اصفهان یا یزد فرستاده شدند.

زمینه‌های شکل‌گیری فرقه دموکرات آذربایجان و جدایی موقت این خطه از خاک ایران چه بود؟

توصیه می‌کنم کتاب «آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد»، نوشته جمیل حسنلی را هم بخوانید. حسنلی در این کتاب می‌نویسد: «ما ۶۰۰ نفر چکیست (اشاره به چکا، سازمان امنیتی بدنام اتحاد جماهیر شوروی) را همراه با یکسری کاغذ روزنامه به ایران فرستادیم که چند روزنامه در تبریز منتشر کنند...». مؤسسان این روزنامه‌ها در سال ۱۳۲۰ و همراه با ارتش شوروی و به عنوان سرپرست گروه فرهنگی، از سوی حزب کمونیست آذربایجان به تبریز آمدند و در آنجا به راه‌اندازی و انتشار روزنامه‌هایی چون: وطن یولوندا و آذربایجان پرداختند. برای آنکه افکار ارتش سرخ شوروی و ادبیات سوسیالیستی و کارگری با گرایش‌های شووینیستی را رواج دهند و آنجا را از ایران جدا کنند! منتها چون انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها، به ایران احتیاج داشتند و نمی‌خواستند اوضاع ایران به‌هم بریزد، کمونیست‌ها را موقتاً وادار به سکوت کردند! اما در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴، ناگهان فرقه دموکرات، توسط میرزجعفر پیشه‌وری اعلام موجودیت کرد! این فرقه که با کمک روس‌ها و عوامل مخفی‌شان، افسران شهربانی و ارتش را می‌کشتند، توانست در ۲۱ آذر ۱۳۲۴، جنبشی دروغین ایجاد کند! هرچند این جنبش را ابتدا مردم به اشتباه گرفتند! حتی بعضی نخبگان آذربایجان هم تصور کردند، این جنبش مثل جنبش مشروطه یا حرکت مرحوم شیخ محمد خیابانی است. بعد از مدتی مشخص شد که آنها طرفداران حزب کمونیست و مأموران سازمان جاسوسی شوروی «MKVD» هستند! از جمله این افراد، آتاکیشف و قلی‌اُف بودند. در این دوران، لباس ارتش ایران در آذربایجان، همچون ارتش شوروی شد! از سوی دیگر با خیانت سرتیپ علی‌اکبر درخشانی فرمانده لشکر تبریز که عضو سازمان جاسوسی شوروی بود، این لشکر نیز منحل شد! شیدان درخشانی پسر سرتیپ درخشانی، خاطرات پدرش را در امریکا منتشر کرده است. درخشانی از مأموران مورد توجه رضاشاه بود که در املاکش کار می‌کرد، ولی کم‌کم به عضویت سازمان جاسوسی شوروی درآمد! نفر بعد از پیشه‌وری در فرقه دموکرات، غلام‌یحیی دانشیان بود. او از زندانیان مهاجری بود که سال‌ها پیش از شوروی اخراج و به ایران بازگشته بود. دانشیان بعد از تشکیل فرقه دموکرات، فرمانده ارتش در زنجان شد و عده زیادی از مردم را اعدام و به بسیاری از زنان تجاوز کرد! در تهران روزنامه‌نگاری به نام فریدون ابراهیمی هم بود که دادستان فرقه دموکرات شد و بسیاری از مردم را اعدام کرد! وقتی ارتش منزل ابراهیمی را گرفت، مدارکی از تعرض و تجاوز به زنان و دختران پیدا کرد. این فرد کثیف هم اعدام شد. نهایتاً ایران، یک سال شاهد جدایی آذربایجان بود.

وضعیت مردم منطقه، در این یک سال چگونه بود؟

در این دوران بسیاری از مردم آذربایجان، به خاطر شرایط بدی که داشتند، به تهران پناهنده می‌شدند! از جمله قوانین فرقه دموکرات این بود که: «چون ما یک ملت جدایی هستیم، زبان ملت ما هم باید جدا باشد!» لذا استفاده از زبان فارسی، در آذربایجان قدغن شد! این مسئله، بسیار در ایران سوء اثر داشت! در واقع صحبت از ملت جدا و زبان جدا، برای ایرانیان بسیار عجیب بود. حتی شخص نادانی به‌نام محمد بی‌ریا -که در شاه‌گلی تصنیف‌خوان بود و وزیر فرهنگ این فرقه شده بود- هر کسی را که در سرکلاس‌های درس، فارسی صحبت می‌کرد، کتک می‌زد! او عریضه‌هایی را هم که به فارسی بود، پاره می‌کرد! حتی پوشک کودکان را هم می‌گشتند که یک وقت کتاب فارسی داخلش نباشد! همچنین روزنامه‌های فارسی زبان هم اجازه ورود به آذربایجان را نداشتند. جالب است که بدانید، محمد بی‌ریا بعد انقلاب به ایران آمد، اما جمهوری اسلامی، جلویش را گرفت و نگذاشت دوباره بازار حقه‌بازی راه بیندازد! بعد از آن از شوروی درخواست پناهندگی کرد، اما آنها هم نپذیرفتند. لذا در تهران می‌گشت و تصنیف می‌گفت! در دوران حاکمیت فرقه، گوشت و لبنیات و دیگر مواد خوراکی آذربایجان، به شوروی صادر می‌شد و حق پخش در داخل ایران را نداشت! از جمله اقدامات این فرقه، تأسیس بانک بود. اما طبق اسناد، هیچ کس اسکناس‌های این بانک را استفاده نمی‌کرد! خوشبختانه روس‌ها از دوران حکومت فرقه دموکرات پیشه‌وری، فیلم یک ساعته‌ای تهیه کردند. این فیلم -که من توسط یکی از اقوامم، برای تلویزیون ایران خریدم- به خوبی تحریکات کمونیستی در آذربایجان را نشان می‌دهد. مردم در آن دوران به خوبی فهمیدند، کمونیسم یعنی چه و از آن رویگردان شدند! تمام تبلیغاتی که در کتاب‌هایی نظیر «گذشته چراغ راه آینده است» می‌شود، دروغ است! ما اسناد و مدارک بسیاری، از آن دوران داریم. نمونه‌اش روزنامه «مرد امروز» یا کتاب «پنجاه نفر و سه نفر» اثر دکتر انورخامه‌ای است که به تفصیل جریان کمونیسم در ایران و نفرت مردم از آنها را نوشته است.

واقعیت بازگشت آذربایجان به ایران، پس از اشغال توسط فرقه دموکرات، چیست؟ چون در این باره، روایت‌ها و تحلیل‌های گوناگونی وجود دارد؟

پس از آنکه قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری رسید، برای حل مسائل خارجی، همراه با هیئتی به مسکو می‌رود. او در دیداری که با استالین دارد، وعده‌هایی را در خصوص واگذاری نفت شمال به روس‌ها می‌دهد! از آنجا که قوام سیاستمدار زیرکی بود، استالین فریبش را می‌خورد و دست از حمایت پیشه‌وری و دار و دسته‌اش برمی‌دارد! در واقع قوام به بهانه تشکیل مجلس پانزدهم و تصمیم در خصوص واگذاری نفت شمال به روس‌ها از استالین می‌خواهد که نیروهای ارتش شوروی را از ایران خارج کند. با خروج قوای شوروی، دولت ایران به بهانه برگزاری انتخابات آزاد، قوای انتظامی را در آذربایجان مستقر می‌کند و ابتدا باعث آزادی زنجان می‌شود. مردم منطقه هم از مسئله استقبال کرده، نیروهای فرقه دموکرات را می‌کشند و هر کسی را هم که با آنها همراهی می‌کرده، کتک می‌زنند! حتی کفاش بی‌سوادی را هم که در دوران حضور فرقه دموکرات، رئیس شهربانی شده و بسیاری از مردم را کشته بود، به حد مرگ کتک می‌زنند! نهایتاً پس از یک سال و در ۲۱ آذر ۱۳۲۵، آذربایجان قبل از اینکه ارتش به تبریز برسد، توسط خود مردم آزاد می‌شود! البته در زمان مصدق هم فرقه دموکرات دوباره تکاپوهایی کرد و رادیویی به‌نام «رادیو فرقه دموکرات» را در باکو راه‌اندازی نمود. این رادیو تبلیغ می‌کرد که ما برمی‌گردیم و دوباره ایران را می‌گیریم! ولی مردم و ملیون، جلو آنها را گرفتند. آذربایجان مردم غیوری دارد. این مردم جلو ارتش روم و عثمانی هم ایستادگی کردند. چرا سلطان سلیم و سلطان سلیمان نتوانستند چند روز بیشتر در تبریز بمانند؟ اگر مردم ایران عاشق ترک‌های عثمانی بودند، چرا مردم آذربایجان کاری کردند که سلطان سلیم چهار روزه پا به فرار بگذارد؟ یا پسرش سلطان سلیمان که بعد از او آمد، چرا پس از شش روز پا به فرار گذاشت؟ اولین جنگشان هم با نیروهای ارتش عثمانی، جنگ غذا بود. یعنی وقتی سرباز عثمانی می‌آمد، هیچ چیز، حتی یک قرص نان هم برای خوردن پیدا نمی‌کرد. در دوره شاه طهماسب هم که زن‌های تبریزی را مجبور کردند تا به همسری سربازان عثمانی‌ها درآیند، وقتی دوران تسلط عثمانی‌ها به تبریز تمام شد، زنان تبریزی ریش شوهران عثمانی خود را می‌گیرند و به ماموران می‌گویند: «اینها را بکشید، اینها به زور با ما ازدواج کردند!» در جنگ جهانی اول هم که سربازان عثمانی به ایران آمدند و با توپ و شادی گفتند ما تبریز را فتح کردیم. آیت‌الله مدرس -که آن زمان در استانبول به سر می‌برد- در پاسخ به این گستاخی گفت: «من به سربازان ایرانی می‌گویم، اگر این بار گفتید ایران را همچون عروسی تصرف کردیم، سرنیزه در شکم عسگر عثمانی بکنند!» ما باید مسائل تاریخی را در تلویزیونمان مطرح کنیم، همانطور که الان آنها دارند همین کار را می‌کنند. اینها حتی در کانادا، تلویزیونی به نام «گوناز» (جنوب) تأسیس کرده‌اند که مثل همان رادیو «صدای فرقه دموکرات» است! برای این هم که دیگران نگویند: دارند مردم منطقه را تحریک می‌کنند، این تلویزیون را به کانادا! برده‌اند! حتی آدم‌هایی را به تبریز می‌فرستند که از آنجا فیلمبرداری و برای تبلیغات خود، فیلمبرداری کنند. در تلویزیون‌هایشان هم مرتب تبلیغ می‌کنند که حکومت ایران، ضدمردم ترک و زبان ترک است! اینها می‌خواهند جنگ عقیدتی راه بیندازند که تو ترکی، ولی آن یکی فارس است و دارد بر تو حکومت می‌کند! در حالی که اینطور نیست. زبان ترکی مردم آذربایجان ما یکی از گویش‌های ایرانی است و با زبان مردم ترکیه، تفاوت دارد. زبان آنها زبان ترکی استانبولی است و زبان ترکی ایران، نوعی زبان ملی است. شاهان بسیاری در ایران، ترک زبان بوده‌اند، مثل شاه عباس یا ناصرالدین شاه اما در حکومتداری‌شان ترکی صحبت نمی‌کردند. زبان ترکی ما، مثل زبان لری یا زبان عربی خوزستان است. لذا به این تفرقه اندازان باید گفت: از این زبان ترکی، نمی‌توانید سوء استفاده کنید. همانطور که مردم سوئیس هم به سه زبان آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی صحبت می‌کنند. حتی در گذشته در انگلستان، مردم به زبان فرانسوی صحبت می‌کردند. چون زبان فرانسه، زبان درباری بود. حتی در روسیه، ملکه کاترین هم به فرانسه صحبت می‌کرد. این بهانه‌ها حرف مفت است!

شیطنت‌های به اصطلاح جمهوری آذربایجان پس از فروپاشی شوروی، در قبال ایران را چگونه می‌بینید؟ در این باره چه تحلیلی دارید؟

با سقوط دولت کمونیستی شوروی در ۱۹۹۱م، خانواده علی‌اُف با حمایت یلتسین (نخستین رئیس‌جمهور سابق روسیه)، دولت باکو یا جمهوری آذربایجان را تشکیل داده و روی کار آمدند. این خانواده پیش از فروپاشی شوروی، از مأموران «کا گ ب» در باکو بودند! در سال ۱۳۶۹ هم -که من مجله کهکشان درمی‌آوردم- حسن حسن‌اَف وزیرخارجه جمهوری آذربایجان به ایران آمد و گفت: «همان طور که دو یمن یکی شدند، ما هم ان‌شاءالله در شمال و جنوب یکی خواهیم شد! ما هم مانند دو کره که یک روزی به هم می‌پیوندند، یکی خواهیم شد!» آن زمان حزب توده و بقایایش چون هنوز در ایران نفوذ داشتند، صحبت‌های این فرد را منتشر کردند! همان موقع، من جواب این فرد را در همان مجله‌ام دادم و گفتم: «این فضولی‌ها چیست که شما می‌کنید؟ شما از کجا به خود اجازه می‌دهید که بگویید آذربایجان جدا می‌شود و می‌رود به آذربایجان شمال می‌پیوندد؟ مگر ما آذربایجان شمالی هم داریم؟! ما آذربایجان شمالی نداریم!» تاریخ قفقاز را بخوانید. همیشه مردمش عاشق ایران بوده‌اند. الان هم مردم این منطقه، به ایران عشق می‌ورزند و از اینکه همجنس‌بازی در آنجا آزاد شده، ناراضی‌اند! چون یکی از کارهای بدی که توسط الهام علی‌اُف در باکو انجام شد، مسئله آزادی همجنس‌بازی است! به‌خاطر اینکه علی‌اُف می‌خواهد، کشورش مثل ترکیه آقای اردغان باشد. ترکیه‌ای که از یک طرف ادعای مسلمانی دارد و موزه سن‌صوفیا را تبدیل به مسجد کرده، اما از طرف دیگر، تمام اسباب لهو و لعب در ترکیه فراهم است و تلویزیون‌هایش، برنامه‌های خلاف اسلام پخش می‌کند! لذا مردم جمهوری آذربایجان، از این سیاست آزادی همجنس بازان، بسیار ناراضی هستند و اگر آزادشان بگذارند، همه عاشق این هستند که به مشهد بیایند! از طرفی امروزه اسرائیل، نفوذ بسیاری در جمهوری آذربایجان پیدا کرده و حتی با سلاح مدرنی که آورد، موجب شکست ارمنستان در جنگ اخیر قره‌باغ شد! پس از این هم که قره‌باغ را «آذربایجان بدلی!» از ارمنستان گرفت، باعث محدودیت راه‌های ارتباطی ما با دنیا شد! به نظر می‌رسد ردپای توهم پراکنی‌های اسرائیل، در رفتار علی‌اُف دیده می‌شود!

رویکرد رسانه‌های ایران، در قبال شیطنت‌های اخیر جمهوری آذربایجان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

متأسفانه ما همیشه در قبال تبلیغات باکو، یک حالت ملاحظه و ادب بیش از اندازه و غیرضروری داشته‌ایم! وزارت خارجه و مقامات سفارت ایران در باکو هم طی سال‌های گذشته تذکر یا اقدام قاطع و چشمگیری انجام نداده‌اند! مطبوعات ما هم فراموش کرده‌اند که روزی قفقاز به ایران تعلق داشته و فضا را به شبکه‌های اجتماعی مزدور سپرده‌اند که این به زیان ایران است. البته در روزهای اخیر، توئیت آقای دکتر عبدالله گنجی مدیر مسئول روزنامه جوان، در برابر شیطنت‌های اخیر الهام علی‌اُف، بسیار مرا خوشحال کرد. من تحت‌تأثیر نوشته آقای گنجی قرار گرفتم که در متن توئیتی نوشته بود: «تاکنون حاکمان آذربایجان جدا شده را محترم و به رسمیت شناخته‌ایم، اما باید متوجه باشند با قدرت اجاره‌ای، نمی‌توانند برای ملت آبدیده‌ای که قدرت‌های بزرگ فکر جنگ با آن را از سر بیرون کرده‌اند، شاخ و شانه بکشند!» ایشان بسیار روزنامه‌نگار وطن دوست و صریح لهجه‌ای است. به راستی اینجا استان جدا شده ماست که باید به ما برگردد! همان طوری که دولت یونان، نسبت به تشکیل جمهوری مقدونیه در کشور تجزیه شده یوگسلاوی اعتراض کرد که: این استان از چند هزار سال پیش، جزء یونان بوده است. تا جایی که اطلاع دارم، این اختلاف در دیوان دادگستری لاهه، همچنان حل نشده است. متأسفانه مقامات جمهوری آذربایجان، آنچنانی که حدس می‌زنم تاریخ نمی‌خوانند و در توهماتی به سر می‌برند! به نظر من نمره الهام علی‌اُف در تاریخ، صفر و حتی خیلی بخواهم به ایشان ارفاق کنم، دو است! می‌توان گفت ایشان در تاریخ پیاده است، چون مسائلی را که بارها و بارها طی ۴۰۰ سال درباره آن صحبت شده است و به جایی نمی‌رسد را تکرار می‌کند!

امروزه اسرائیل، نفوذ بسیاری در جمهوری آذربایجان پیدا کرده و حتی با سلاح مدرنی که به آن منطقه آورد، موجب شکست ارمنستان در جنگ اخیر قره باغ شد! پس از این هم که قره‌باغ را «آذربایجان بدلی» از ارمنستان گرفت، باعث محدودیت راه‌های ارتباطی ما با دنیا شد. به نظر می‌رسد ردپای توهم پراکنی‌های اسرائیل، در رفتار علی اُف دیده می‌شود!

ظاهراً مقامات جمهوری آذربایجان، تاریخ نمی‌خوانند و در توهماتی به سر می‌برند! به نظر من نمره الهام علی‌اُف در تاریخ، صفر و حتی خیلی بخواهم به ایشان ارفاق کنم، دو است! می‌توان گفت ایشان در تاریخ پیاده است! چون مسائلی را که بارها و بارها طی ۴۰۰ سال گذشته، درباره آن صحبت شده و به جایی نمی‌رسد را تکرار می‌کند!